

تجلی اسطوره در مثنوی

اثر: دکتر عبدالرضا سیف

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۵۹۱ تا ۶۰۴)

چکیده:

در روزگار سکوت تاریخ و عصر ناتوانی باستان شناسی این دین و اسطوره است که بشر را یاریگر شده است و او را از دریای تاریک و پرتلاطم رمز و رازهای ذهنی خویش به دنیای زیبای آرام و قرار توانایی رهنمون شده. آنچه بشر را به ساختن و چگونه زیستن راهنمایی کرده، دین بوده است. سخن از ماورا، عالم بالا و قدرتی مافوق ما، سخنی است که از طریق دین به بشر الهام گردیده است. سخن از دین و تعریف دقیق آن کار بسیار دشواری است اگر به آغاز دین نزد بشر بنگریم پیوند ناگسستنی آن با اسطوره معلوم می‌گردد. اگر سخن درباره دین و اسطوره را در مثنوی پیگیری نمائیم، خواهیم دید مولانا در این بحر خروشان عرفانی، چگونه از دین بهره برده است. مولانا همه علوم را از خدا می‌داند که به انبیاء آموخته.

این نجوم و طبّ وحی انبیاست عقل و حس را سوی بی سوره کجاست

ج ۲ - ص ۳۵۴ - ۱۸

نگاه درونی مولانا به معنا که جان و حیات مثنوی در آن خلاص شده همان پیوند محکم دین و اسطوره است که بصورت قصّه و تمثیل جلوه گر شده است.

ای برادر قصّه چون پیمان‌ایست معنی اندر وی مثال دانه‌ایست

ج ۱ - ص ۴۵۱ - ۲

واژه‌های کلیدی: دین، اسطوره، معنا، قصه، تمثیل، ادريس، آسمان.

مقدمه:

اندیشه آفرینش انسان و جهان از دوره پیشین تا عصر پسین، ذهن انسان آغازین و بشر امروزمین را آنچنان به خود سرگرم ساخته که بیشترین زمان و وقت او را در دستیابی به رمز و راز آن مصروف کرده است. در روزگار سکوت تاریخ و عصر ناتوانی باستان شناسی این دین و اسطوره است که انسان را یاریگر شده است و او را در دریای تاریک و پرتلاطم رمز و رازهای ذهنی خویش به دنیای روشن و آرام و قرار توانایی رهنمون شده. آنچه بشر را در ساختن و چگونگی زیستن راهنمایی کرده است دین بوده، سخن از ماورا، عالم بالا و قدرتی مافوق وجود ما، سخنی است که از طریق دین به بشر الهام گردیده. انسان قابلیت درک احوال روحانی را یافته آنگاه از خالق هستی، طریق گفتن، زیستن، یکتاپرستی، عشق ورزیدن، ساختن و پرواز به سوی عالم بالا را آموخته و در جهان، هادی و راهنمای وادی گردیده است. در توجیه اساطیری، انسان، طریق زندگی، نوشتن، گفتن و اندیشیدن را از موجودات مافوق بشری فراگرفته است.

دین و اسطوره

«اسطوره تاریخ کارهای موجودات فوق طبیعی را تشکیل می دهد و این تاریخ و سرگذشت مطلق درست و راست و قدسی است. اسطوره همیشه به آفرینش و تکوینی مربوط می شود، حکایت می کند که چگونه چیزی به عرصه وجود رسیده است. شناخت اسطوره به معنی شناخت اصل اشیا و دانستن چگونگی پیدایش آنهاست، معرفتی بیرونی و انتزاعی نیست. بلکه معرفتی است که به طریقی، آیینی همیشه زنده است. اسطوره همیشه به نوعی زنده است و با آن زندگی می کنند.

(میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره ای، ص ۲۷ - ۲۶)

از دیدگاه دکتر زرین کوب، اسطوره قصه گونه ایست که طی توالی نسلهای انسان، در افواه نقل می شود، منشاء پدیده های طبیعت و همچنین آیینها و عقاید موروث

را، به نحوی غالباً ساده لوحانه، تبیین می‌کند. دخالت فوای مافوق طبیعت را، در امور طبیعی و انسانی، همراه با اسباب پیدایش دگرگونی‌هایی که بر اثر این دخالتها، در احوال عالم حاصل می‌آید، به بیان می‌آورد. این گونه قصه، از آن روکه، در حد ادراک عوام قوم و متضمن توجیه خرافات و تقالید آنهاست، به وجهی قصه عامیانه محسوب است. اما البته، هر قصه عامیانه هم، اسطوره نیست. اسطوره چنان قصه‌ای است که ناظر به توجیه واقعیات طبیعی از طریق رابطه موهوم بین آنها، با فوای مافوق طبیعی منظور می‌شود (در قلمرو وجدان، ص ۴۰۴).

سخن از دین و تعریف دقیق آن کار بسیار دشواری است اگر به آغاز دین نزد بشر بنگریم، پیوند ناگسستنی آن با اسطوره معلوم می‌شود، چراکه سکوت تاریخ، یعنی سخن از جزئیات زمان رابطه آسمان با زمین، علل و عوامل آفرینش جهان و انسان، آغاز و انجام بشر از جمله مسائلی است که این دورا به هم پیوند داده است. «گروهی در صدد تعریفی از دین برآمده‌اند و گفته‌اند: دین به معنای اعتقاد به یک امر قدسی است و برخی آن را ایمان به موجودات روحانی دانسته‌اند. گروهی دیگر گفته‌اند دین عبارت است از ایمان به یک یا چند نیروی فوق بشری که شایسته اطاعت و عبادت هستند.» (آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۱۳)

امور قدسی عبارتند از: آئین‌ها، اساطیر، تماثیل الهی، اشیاء مقدس و نیایشی، رمزها، کیهان شناخت‌ها، الهیات، انسانهای متبرک، جانوران، گیاهان، مکانهای مقدس و غیره (رساله در تاریخ ادیان، میرچالیا، ص ۲۳۱). در ادب فارسی اشاره به داستانهای مشهور و اساطیر و داستانهای پیامبران را تلمیح نامیده‌اند.

اگر سخن درباره دین و اسطوره را در مثنوی پیگیری نمائیم، خواهیم دید مولانا در این بحر خروشان عرفانی، چگونه از دین بهره گرفته است. مولانا همه علوم بشر را از خدا می‌داند که به انبیاء آموخته شده.

این نجوم و طبّ وحی انبیاست عقل و حس را سوی بی سوره کجاست

کار و بار انبیا مرسلون هست از افلاک و اخترها برون
ج ۳ - ص ۴۶۹ - س ۵
جمله حرفتها یقین از وحی بود اول اولیک عقل آنرا فزود
ج ۲ - ص ۳۵۵ - س ۳
همچنین دین را عامل آزادی بشر از گمراهی و جهل می‌داند.
چون به آزادی نبوت هادیست مؤمنان را ز انبیا آزادیست
ج ۳ - ص ۵۳۵ - س ۱۴
نگاه مثنوی به لفظ اساطیر، همان نگاه‌یست که در قرآن بدان اشارت رفته (انفال
۳۱، انعام ۲۵، نحل ۲۴) یعنی افسانه و داستانهای دروغین.
چون کتاب الله بی‌آمد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خرد فهمش می‌کنند نیست جز امر پسند و ناپسند
ج ۲ - ص ۲۴۱ - س ۷ و ۸ و ۹
اما نگاه درونی مولانا به معنا که جان و حیات مثنوی در آن خلاصه شده، همان
پیوند محکم دین و اسطوره است که به صورت قصه و تمثیل جلوه‌گر شده است.
معنی در مثنوی یعنی حرف مولوی.

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
که زقرآن گر نبیند غیر قال
کز شعاع آفتاب پر ز نور
خریطی ناگاه از خرخانه‌ای
کاین سخن پست است یعنی مثنوی
نیست ذکر بحث و اسرار بلند
از مقامات تبطل تا فنا
بهر محجوبان مثال معنوی
این عجب نبود ز اصحاب ضلال
غیر گرمی می نیابد چشم کور
سربرون آورد چون طقانه‌ای
قصه پیغمبرت و پیروی
که دوانند اولیا آن سو سمند
پایه پایه تاملاقات خدا

ج ۲ - ص ۲۴۱ - س ۱۷-۱۱

مولانا برای تأیید اندیشه خویش در نگاه به معنی و منظور از قصه و افسانه، از کلیله سخن می‌گوید.

این کلیله و دمنه جمله افتراست ورنه کی بازاغ لک لک را مراست

ج ۱ - ص ۴۵۱ - س ۱

ای برادر قصه چون پیمان‌ایست معنی اندر وی مثال دانه‌ایست
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمان‌ه را گرگشت نقل

ج ۱ - ص ۴۵۱ - س ۳-۲

به عنوان نمونه از پیامبران در مثنوی، آنچه دربارهٔ ادريس آمده در این مقاله نقل می‌گردد و از اساطیر در مثنوی به بررسی نقش اسطوره‌ای آسمان در مثنوی می‌پردازیم.

ادريس

نام پیامبری است که در قرآن کریم (انبیاء، ۸۵، مریم ۷-۵۶) از او یاد شده است. نام پیغمبريست مشهور. گویند از جهت درس گفتن بسیار بدین نام علم شد و او را مثلث النعمة خوانند و نعمای ثلثه او پادشاهی و حکمت و نبوت بود و او حیات جاوید یافت و اکنون در بهشت می‌باشد. (برهان) نام پیغمبری معروف که به تن در بهشت است و رفعا مکاناً علیاً در شأن اوست و آن مشتق از دروس است و دروس ناپدید شدن نشان باشد و او را بدان نام بردند بدین که ناپدید شد نشان او از این جهان (مؤید الفضلاء). نسب او را چنین آورده‌اند: ادريس بن مارد بن مهلائيل ابن قینان بن انوش بن شيث بن آدم و نام مادر او قینوس است. قدما او را هرمس و گاه هرمس مثلث نامند.

قفطی گوید: ادريس، اهل تواریخ و قصص و تفسیر ذکر او آورده‌اند و من آنچه را

حکماء خاصة روايت کرده‌اند در اینجا نقل می‌کنم: حکما در مولد و منشا او و کسانی که وی از آنان پیش از نبوت اخذ علم کرده اختلاف کرده‌اند فرقه‌ای گویند وی به مصر متولد شد و او را هرمس الهرامسته نامیدند و مولد او منف است و گفته‌اند این نام به یونانی آرمیس است و بهرمس تعریف شده و معنی ارمیس عطارد است و دیگران گفته‌اند نام او به یونانی طرمیس است و او را عبرانیان خنوخ گویند و معرف آن آخنوخ است و خدای عزوجل در قرآن او را به نام ادریس خوانده است... او اول کس است که حکمت و علم نجوم را استخراج کرد و خدای عزوجل اسرار فلک و ترکیب آن و نقط اجتماع کواکب را در فلک و عدد سنین و حساب را بدو آموخت ... (تاریخ الحکماء، فطمی، ص ۱)، (لغت نامه، ج ۱، ص ۶-۱۳۲۵).

در قرون وسطی، هرمس را همان طاط (toth) مصریان و اخنوخ یهودیان و هوشنگ ایرانیان و ادریس مسلمانان می‌پنداشته‌اند (هرمس و نوشته‌های هرمسی، حسین نصر، ص ۴).

هرمس، معرف آرمس است، به معنی تیر یا عطارد که نام رومی آن مرکورازمر کس (Merxe) به معنی تجارت گرفته شده است (اعلام قرآن ۱۹۰).

وی نخستین کسی بود که خط نوشت و جامه دوخت. لباس پوشیدن و بنای شهرها و وضع نجوم و تقویم هم بدو منسوب است. حق تعالی، او را الهام داد که به رأی العین سیر ستارگان می‌دید و تأثیر آن را می‌شناخت. (مجله التواریخ و القصص، ۱۸۴) ادریس سیصد و شصت و پنج سال در زمین بزیست. فقط یکساعت جان از او جدا شد، و آن هنگام افطار (غروب آفتاب) بود. سپس خواست که او را به آسمان برند. در این گشت و گذار، از جهنم گذشت و در بهشت ساکن شد (همان جا).

داستان ادریس از جهاتی هم، روایات مربوط به مهر را به یاد می‌آورد، ۳۶۵ سال عمر، قبض روح به هنگام غروب خورشید، توقف در آسمان چهارم که فلک خورشید است.

شاید، همین شباهتهای مختصر موجب شده که برخی به آمیزش قصص ادریس

با اساطیری مه‌ری اشاره می‌کنند (اعلام قرآن ۹۰).

در ایلیاد، از هرمس به عنوان راهنمای ارواح مردگان به جهان زیرزمین، نگاهبان راهها، و خداوند تجارت و فصاحت و موسیقی یاد شده. آلت موسیقی «گیتار» را منسوب به او دانسته‌اند (همان جا ۸۹).

در مورد نوح و ادریس، که عرفان نظری و اصحاب مکتب ابن عربی اولی را مظهر تنزیه عقلی و دومی را صاحب تنزیه عقلی و نفسی که به ترتیب اسم سبوح و قدّوس از اسماء حسنی منشأ آنهاست می‌دانند عرفانی کشفی مولانا بیشتر به مرتبه تجرید و تروخُن ادریس که استغراق وی در معرفت و تبدیلس به عقل مجرد هم با آن مربوط است، نظر دارد.... در مورد ادریس که قرآن کریم (انبیاء ۸۵) وی را از صابران می‌خواند نیز نیل به این مرتبه که وی را نزد صوفیه مظهر و نمونه مرگ قبل از مرگ کرد حاصل آمد، اما رفع این صدیق قرآنی (مریم ۵۷ - ۵۶) که حکما وی را با هرمس منطبق دانسته‌اند و بعضی از اخنوخ مذکور در تورات تطبیق کرده‌اند، چنانکه در اشارات اهل عرفان است، ناشی از غلبه روحانیت بر طبیعت وی بود. گویند چون مکرر انسلاخ و معراج برایش حاصل می‌شد به عقل مجرد تبدیل یافت و از اینجا بود که به آسمان چهارم رفع گشت.

مولانا داستان رفع وی را به آسمان مربوط به تجاذب جنسیت روحانیش با نجوم می‌دارد و در قصه او که در شکل مذکور در مثنوی بی‌شک پاره‌ای اساطیر مربوط به هرمس هم با آن آمیخته است، به این جنسیت که بین او با نجوم بوده است اشاره می‌کند....

بود جنسیت در ادریس از نجوم هشت سال او با زحل بُد در قدم

۱۹ - ۴۴۲ - ۳

در مشارق در مغارب یار او هم حدیث و محرم آثار او
بعد غیبت چونک آورد او قدم در زمین می‌گفت او درس نجوم
پیش او استارگان خوش صف زده اختران در درس او حاضر شده

آنچنانک خلق آواز نجوم
می شنیدند از خصوص و از عموم
جذب جنسیت کشیده تا زمین
اختران را پیش او کرده مبین
هریکی نام خود و احوال خود
باز گفته پیش او شرح رصد
۳ - ۴۴۳ - ۶ - ۱

و همچنین آسمان رفتن ادريس:
عیسی و ادريس بر گردون شدند
با ملایک چونک هم جنس آمدند
۲ - ۴۳۶ - ۱۵

آسمان:

آسمان، سپهر، فلک و گفته‌اند: پارسیان او را نام آسمان کردند، یعنی مانند آس (آسیا) از جهت حرکت (التنهم ۵۸).

در مزدیسنا و روایات اساطیری کهن، آسمان نخستین مخلوق مرئی و گیتیایی اهورامزدا هست. ایرانیان باستان عادت داشتند که بر بلندترین قله‌های کوهها بالا روند و برای زئوس (اهورامزدا) قربانی کنند. آنان تمام گنبد آسمان را زئوس می‌نامند (شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ۳۲).

- اسطوره آفرینش زردشتی بر پایه تصور باستانی از عالم قرار دارد. اور مزدست که آسمان را می‌آفریند، آسمان نه تنها پوشش سختی است که جهان را دربر می‌گیرد، بلکه زندانی نیز هست که اهریمن در آن به دام افتاده است (همان ۸۷).
- ساختار آسمانی، در تجلی قداست اهورامزدا نمایان است، زیرا جامه‌اش، گنبد استوار آسمان است (رساله در تاریخ ادیان ۸۵، بسنا ۳۰-۵).

چون تخم مرغی شکل بودن کیهان، باوری هند و اروپایی است، پس در اساطیر زردشتی نیز سخن از تخم مرغی شکل بودن آسمان است.

نخست آسمان را آفرید، روشن، آشکارا، بسیار پهناور و به شکل تخم مرغ و از خُماهن (فلز گداخته) که هست، گوهر الماس فر (فولاد) و سر او به روشنی بیکران

پیوسته است (مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸).

ترتیب آفرینش مخلوقات در اساطیر ایران در قسمت آب نقل شد.
در اسطوره‌های زردشتی آسمان هفت پایه دارد:

۱- ابر پایه ۲- سپهر اختران ۳- ستارگان نیامیزنده ۴- بهشت که ماه بدان پایه ایستد ۵- گرودمان (خانه بلند) و خورشید بدان پایه ایستد ۶- گاه (جای) امشاسپندان ۷- روشنی بیکران که جای هرمزد است (اسطوره، بیان نمادین، ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۹۴).

در فرهنگ اسلامی آفرینش هفت آسمان و هفت زمین را می‌بینیم (فصل ۱۲ هفت آسمان. طلاق ۱۲، هفت آسمان و هفت زمین. هفت آسمان در الملک ۳. نوح ۱۵).

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (طلاق ۱۲).

فرشتگان در آسمانها سکونت دارند و بهشت در آسمانهاست و دوزخ در زمین. گاهی در ادبیات ما آسمان به مفهوم تقدیر الهی به کار رفته که در سرنوشت آدمیان تأثیر مستقیم دارد که مولوی به این تصور اعتراض کرده است.

ملک زان داده است مارا کان فکان تا ننالذ خلق سوی آسمان

۲ - ۲۶۶ - ۲

قدما معتقد بودند که بالای این هفت فلک، فلکی قرار دارد که به فلک الثوابت موسوم است و محیط بر همه این افلاک، فلک دیگری است به نامهای اطلس، فلک الافلاک و معدل النهار نامیده شده و آنرا عرش اعلی نیز می‌خوانند که نه فلک گفته می‌شود. از میان افلاک نه گانه، آسمان چهارم از آنرو که فلک خورشید است و نیز به علت آنکه عیسی هنگام عروج خود نتوانست از آن فراتر رود مشهور است. اشاره مولوی به اعتقاد زرتشتی:

چون حکیمک اعتقادی کرده است کآسمان بیضه زمین چون زرده است

۱ - ۱۵۳ - ۱۳

اعتقاد به مرد بودن آسمان و زن بودن زمین در آفرینش انسان.

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| آسمان گوید زمین را مرحبا | با توم چون آهن و آهن زبا |
| ۱۹ - ۲۵۱ - ۲ | |
| آسمان مرد و زمین زن در خرد | هرچه آن انداخت این می پرورد |
| ۲۰ - ۲۵۱ - ۲ | |
| چون نماند گرمیش بفرستد او | چون نماند تری و نم بدهد او |
| ۲۱ - ۲۵۱ - ۲ | |
| هست سرگردان فلک اندر زمن | همچو مردان گزید مکسب بهر زن |
| ۴ - ۲۵۲ - ۲ | |
| وین زمین گد بانویها می کند | بر ولادات و رضاعش می تند |
| ۵ - ۲۵۲ - ۲ | |
| پس زمین و چرخ را دان هوشمند | چونکه کار هوشمندان می کنند |
| ۶ - ۲۵۲ - ۲ | |
| گر نه از هم این دو دلبر می مزند | پس چرا چون جفت در هم |
| می خزند | |
| ۷ - ۲۵۲ - ۲ | |
| بی زمین کی گل بروید و ارغوان | پس چه زاید زآب و تاب و آسمان |
| ۸ - ۲۵۲ - ۲ | |
| فضلها دزدیده اند این خاکها | تا مقرر آریمشان از ابتلا |
| ۱۲ - ۳۳۸ - ۲ | |
| بس عجب فرزند کو را بوده است | لیک احمد بر همه افزوده است |
| ۱۳ - ۳۳۸ - ۲ | |
| شد زمین و آسمان خندان و شاد | کین چنین شاهی زما دو جفت زاد |
| ۱۴ - ۳۳۸ - ۲ | |

- می شکافد آسمان از شادیش
خاک چون سوسن شده زآزادیش
۱۵ - ۳۳۸ - ۲
- تا زمین و آسمان خندان شود
عقل و روح و دیده صد چندان شود
۷ - ۱۰ - ۱

هفت آسمان:

- آنکه او از محزن هفت آسمان
چشم و دل بریست روز امتحان
۱۷ - ۲۴۲ - ۱
- هفت چرخ ازرقی در رقّ اوست
پیک ماه اندر تب و در دقّ اوست
۱۴ - ۲۷۶ - ۳
- از پی نظّاره او حُور و جان
پر شده آفاقِ هر هفت آسمان
۱ - ۲۴۳ - ۱
- در فراخی عرصه آن پاک جان
تنگ آمد عرصه هفت آسمان
۱۵ - ۱۶۳ - ۱
- هفت آسمان: ۲ - ۳۳۵ - ۱۳ و ۳ - ۵۶ - ۱۲ و ۳ - ۲۱۶ - ۹ و ۱ - ۴۷ - ۲.
هفت چرخ: ۲ - ۵۰۲ - ۳ و ۳ - ۵۳۸ - ۱۰.
- هفتم آسمان: ۳ - ۶۹ - ۱۷ و ۱ - ۶۳ - ۱۰ و ۲ - ۳۶۷ - ۱۴.
- آسمان هفتمین: ۱ - ۳۳۲ - ۷ و ۱ - ۳۵۱ - ۲۰ و ۲ - ۴۸۹ - ۱۹.
- هفت گردون: ۳ - ۱۰۱ - ۱۲ و ۳ - ۱۴۳ - ۱۵ و ۱ - ۹۷ - ۶ و ۱ - ۴۳۲ - ۷.

نه فلک:

- اعتقاد به افلاک نه گانه در مثنوی دیده می شود. (طبق نظر حکمای اسلامی)
پر شد از تیزیء او صحرا و دشت
دشت چه کز نه فلک هم در گذشت
۲ - ۳۸۶ - ۲

آسمان مسکن فرشتگان:

- حق زمین و آسمان بر ساخته است در میان بس نار و نور افراخته است
۱۲ - ۱۴۷ - ۱
- این زمین را از برای خاکیان آسمان را مسکن افلاکیان
۱۳ - ۱۴۷ - ۱
- خود ملایک نیز ناهمتا بُدند زین سبب بر آسمان صف صف شدند
۲۱ - ۳۹۶ - ۲

آسمان سبز فام:

- آسمان در اساطیر زردشتی بیشه مانند و سبز رنگ است و در شعر حافظ به گونه
مزرع سبز فلک جلوه می‌کند (اسطوره بیان نمادین، ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۹۳).
- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو
حافظ، غزل ۴۰۷.
- تو همی خُسپی و بوی آن حرام میزند بر آسمان سبز فام
۱۲ - ۱۱ - ۲

- گفت پیغمبر که حق فرموده است من ننگجم در خُم بالا و پست
۱۶ - ۱۶۳ - ۱
- در زمین و آسمان و عرش نیز من ننگجم این یقین دان ای عزیز
۱۷ - ۱۶۳ - ۱

آسمان و عرش: ۳ - ۴ - ۵

آسمان چارمین:

- پهلوی عیسی نشینم بعد از این بر فراز آسمان چارمین
۲۰ - ۴۰ - ۱

چرخ چارم هم ز نور تو پُرسست حاش لله که مقامت آخرست
۵ - ۱۶۴ - ۳

آسمان پیمودن:

به معنی عروج، راه رفتن در هوا
معصیت کردی به از هر طاعتی
آسمان پیموده‌ای در ساعتی
۱۵ - ۲۳۵ - ۱

آسمان قدر:

آنکه مقام و مرتبه‌اش بسیار بلند است، شریف، جلیل القدر
صاحب رایست و آتشپاره‌ای آسمان قدر است و اختر پاره‌ای
۱۵ - ۳۷۶ - ۱

سقف هفتمین به معنی آسمان هفتم که بزعم قدما محل ستاره زحل و بالاترین
افلاک است.

جسم او همچون چراغی بر زمین نور او بالای سقف هفتمین
۵ - ۳۸۷ - ۲

نه طبق را بر اساس آیات ۳ سوره ملک و ۱۴ سوره نوح به معنی نه آسمان آورده
است.

ور تو اندر نگذری اکرام حق بگذرانند مر ترا از نه طبق
۷ - ۲۵۸ - ۱

باش تا روزی که محمولان حق اسب تازان بگذرند از نه طبق
۲ - ۲۱۲ - ۱

نتیجه:

در این مقاله معلوم گردید که مولانا با عقاید و اندیشه‌های ایران پیش از اسلام
آشنایی داشته و از آنها برای بیان مقاصد عرفانی خویش در خلال داستانها بهره برده

است. نگاه مولانا به معنا که جان و حیات مثنوی در آن خلاصه شده، همان پیوند محکم دین و اسطوره است که به صورت قصه و تمثیل جلوه گر شده است.

منابع:

- ۱- الیاده، میرچا، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- ۲- الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
- ۳- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۴- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، چاپ سمت، موسسه فرهنگی طه و مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۵- اسماعیل یور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۶- جعفری، محمدتقی، از دریا به دریا، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۷- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۸- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ۱۴ جلدی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- ۱۱- نیکلسون، ینولد، ا.، تصحیح مثنوی معنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۲- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر آویشن، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.